

رد پای حکمت یونانی در اشعار عبدالواسع جبلی غرjestانی



عبدالرحیم یزدان پناه^{۱*}



دکتر علی محمد مؤذنی^۲، دکتر روح الله هادی^۳

چکیده

فلسفه هم‌زاد بشر است و فلسفه‌ورزی نیز جلوه‌یی از تفکر انسانی است؛ با قاطعیت می‌توان گفت که هیچ دوره تاریخی، بدون فلسفه نبوده است. جای تردیدی نیست که فلسفه غرب به صورت مدون، از یونان به ما و سپس به همه جهانیان رسیده است. در صدر اسلام بسیاری از منابع حکمی یونان به دست اندیشه‌وران اسلامی ترجمه شد و باعث ظهور دانش‌مندان مختلفی در عرصه فلسفه اسلامی و گسترش گزاره‌های فلسفی در میان شاعران و نویسندگان فارسی زبان گردید. عبدالواسع جبلی غرjestانی، شاعر سده ششم هجری می‌باشد، وی ضمن آشنایی کامل با علوم معاصر خویش، آگاهی درخور توجهی از حکمت یونان داشته و آن را در شعرش بازتاب داده است. در مقاله حاضر به هدف نمایاندن ظرافت‌های بینش فلسفی شاعر، بیش‌تر توجه نگارنده‌گان به دنبال پاسخ به پرسشی است که آیا می‌توان جبلی را پی‌رو فکر فلسفی یونانی دانست؛ زیرا آن گونه که از شعرهای وی بر می‌آید، طرز اندیشه جبلی به علاوه تفکر شادخواری اپیکوریسمی، در کل بی‌شبهت از افکار هلنیسم (یونانی‌مآبی) نیست، به‌منظور ارائه پاسخ به پرسش بالا با توجه به شاخص‌ها و مؤلفه‌های فلسفه یونان، به شیوه استقرایی با استفاده از شیوه توصیفی - تحلیلی و ابزار کتاب‌خانه‌یی، از میان تمام اشعار دیوان جبلی، شعرهای مسجل با طرز فکر یونانی دسته‌بندی، تطبیق و مورد بررسی قرار گرفته است. حاصل تحقیق بیان‌گر آن است که اندیشه جبلی در مؤلفه‌های ماده‌المواد هستی، فلسفه اپیکوری یا گرامی داشت دم، اغتنام از فرصت، توجه به لذایذ دنیوی و تأثیرگذاری ستاره‌گان و افلاک بر انسان‌ها، با فلسفه یونانی منطبق است.

واژه‌گان کلیدی: ماده‌المواد هستی، گرامی داشت دم، اغتنام از فرصت، لذت‌گرایی، خوش‌باشی.

^{۱*} دانش‌جوی دکتری ادبیات فارسی، دانش‌کده/پوهنخی ادبیات و علوم انسانی، دانش‌گاه/پوهنتون تهران (نویسنده مسؤول: rahim_ypn@yahoo.com)

^۲ گروه ادبیات فارسی، دانش‌کده/پوهنخی ادبیات و علوم انسانی، دانش‌گاه/پوهنتون تهران (استاد رهنما: moazzeni@ut.ac.ir)

^۳ گروه ادبیات فارسی، دانش‌کده/پوهنخی ادبیات و علوم انسانی، دانش‌گاه/پوهنتون تهران (استاد مشاور)

The Trace of Greek Wisdom in the poems of Abdul Wase Jabali Gharjestani

Abdul Rahim Yazdanpanah^{1*}, Dr. Ali Mohammad Moazeni², Dr. Rohallah Hadi³

Abstract

Philosophy is the co-born of humankind and philosophizing is also a manifestation of human thinking. It must be said with certainty that no historical period has been without philosophy. There is no doubt that Western philosophy has reached us in written form from Greece and then to the whole world. At the beginning of Islam, many Greek ruling sources were translated by Islamic thinkers, and caused the emergence of various scholars in the field of Islamic philosophy and the spread of philosophical propositions among the Persian poets and writers. Abdul-Wase Jabali Gharjestani, is one of the poets of the 6th century of Hijri, while he was fully familiar with his contemporary sciences, he had a remarkable knowledge of Greek wisdom and reflected it in his poetry. In the present article, with the aim of showing the subtleties of the poet's philosophical vision, the writer is more interested in answering the question of whether it is possible to consider Jabali as a follower of Greek philosophical thought. Because as appearing from his poems, The Jabali's way of thinking in addition to Epicureanism is thinking of happiness; In general, it is similar to the ideas of Hellenism. In order to provide an answer to the above question according to the indicators and components of Greek philosophy, in an inductive way using a descriptive-analytical method, among all the poems of Divan Jabali, there are poems with a way of thinking Greek that is classified, adapted and analyzed. The result of the research shows that Jebeli's thought is in the components of the materials of existence; Epicurean philosophy or honoring the soul, seizing the opportunity, paying attention to worldly pleasures and the influence of the stars and the heavens on humans is consistent with the Greek philosophy.

Keywords: The Fundamental Element of Existence, Honoring the Opportunity, Seizing of Opportunity, Hedonism, Cheerfulness.

^{*1} PhD. Student of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (rahim_ypn@yahoo.com)

² Professor, Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (moazzeni@ut.ac.ir)

³ Associate Prof, Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (rhadi@ut.ac.ir)



۱. مقدمه

اپیکوروس، فیلسوف و اندیشمند بزرگ سده سوم، نخستین بار نظریه اتوم یا اتومیسیم را نیروی تازه‌یی بخشید؛ اما بعدها در زیر سایه فلسفه ارسطو و پی‌روان مشایی، به‌ویژه پریپاتیکوس و تفسیرگران کلیسایی او، به دست فراموشی سپرده شد. از نخستین بنیان‌گذاران این دیدگاه، لیوکپیوس و دموکریتوس بوده‌اند، که در تاریخ فلسفه وی را به نام دموکریتوس، بازتاب داده‌اند. با آن‌که اولین محصول آمیزش نبوغ یونانی با نبوغ شرق را در نام فیثاغورث می‌توان یافت؛ اما امتزاج آن از ارسطو آغاز شد، لیکن پس از او، بازار فلسفه در یونان به سردی گرایید و فلاسفه به اسکندریه منتقل شدند. پژوهش‌گران باورمند اند که جان‌مایه اصلی علوم و تمدن کنونی مغرب‌زمین، تمدن یونان است و ملل باستانی مشرق‌زمین، در این تبادل تمدنی، نقش تأثیرگذاری داشته‌اند.

فلسفه یونان بر فلاسفه مسلمانان نیز تأثیر زیادی داشته است. از ابویوسف کندی به‌عنوان اولین فیلسوف مسلمان که از افلاطون متأثر بود گرفته تا فارابی، عامری، ابن سینا، مسکویه، ابن فاتک، ابن هندو، ابوالبرکات بغدادی، غزالی، ابن باجه و ابن رشد هر کدام به نحوی از فیلسوفان یونانی تأثیر پذیرفته‌اند. در این میان، شاعران فارسی‌زبان نیز از اندیشه‌های یونانی و حکمت یونان نیز متأثر بوده‌اند. عبدالواسع جبلی غرjestانی، که از شاعران سده ششم هجری قمری است و از پیش‌گامان تغییر سبک خراسانی به عراقی محسوب می‌شود، توجه ویژه‌یی به آموزه‌های حکمی یونان دارد. به رنگ نمونه دموکریتوس، باور داشت کسی که خوبی‌های روح را برگزیند، چیزهای خدایی را و کسی که مزایای تن را برگزیند، چیزهای انسانی را برگزیده است؛ جبلی غرjestانی این دیدگاه را در کُل اشعار خویش، خصوصاً قصاید و غزلیاتش در نظر داشته و در کنار پرداختن به نمودگاری از حکمت یونانی، به شیوه‌های گوناگونی به آن تمایل نشان داده‌است.

نگارنده در این جستار بر آن است تا در محتوا و مضمون شعر جبلی غرjestانی، به بررسی اندیشه‌های یونانی‌مآبی و تأثیرپذیری وی از حکمت و فلسفه یونان بپردازد، تا به خواننده‌گان شواهدی ارائه نماید که شاعر تا چه حدی از اندیشه‌های یونانی متأثر بوده و در بیان فکری خویش از آن بهره جسته‌است.

به دلیل این‌که جبلی غرjestانی در لابه‌لای شعرش از اصطلاحات و افکار هلنیسم و اپیکوریسم متأثر است، و این مسأله را هیچ پژوهش‌گری تا هنوز در آثارشان بازتاب نداده‌اند، بنابراین، نبشته حاضر از اهمیت خاصی برخوردار است، بناءً نظر به ضرورت موضوع مورد بحث، نیاز است به افکار فلسفی جبلی که در بیش‌تر قصایدش بدان سمت‌وسو متمایل بوده است، پرداخته شود.

بیش‌تر پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص عبدالواسع جبلی، یا به گونه زنده‌گی‌نامه‌یی / شرح احوال و یا تشریح لغات، تعبیرات و دشواری‌های قصاید و یا هم سبک اشعار وی بوده است، برخی از

این تحقیقات عبارت‌اند از: چند نکته راجع به عبدالواسع جبلی، عبدالحسین نوایی، مجله یادگار، (۱۳۲۴)، عبدالواسع جبلی غرjestانی، علی اکبر قویم‌الدوله، مجله ارمغان، (۱۳۳۶)، شرح لغات، اصطلاحات، اشارات و ابیات مشکل قصاید دیوان عبدالواسع جبلی، اصغر رضایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان (۱۳۷۶)، شرح لغات، ترکیبات و تلمیحات دیوان عبدالواسع جبلی، عنایت‌الله احمدنیا کوهستانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان (۱۳۸۴)، سبک‌شناسی دوره گذار از سبک خراسانی به سبک عراقی با تکیه بر دیوان عبدالواسع جبلی، آرزو عرب اف، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تهران، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی (۱۳۹۳)، بررسی سبک و ساختار قصاید عبدالواسع جبلی، الهام رستاد و پریمیما جواد، در مجله شکوه سخن دانش‌گاه پیام نور، (۱۳۹۲)، بررسی جنبه‌های زیبایی‌شناختی علم بدیع در دیوان عبدالواسع جبلی، کبری کشاورزی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانش‌گاه زابل (۱۳۹۳)، بررسی سبک‌شناسی غزلیات عبدالواسع جبلی براساس نظریات پاول سیمپسون، طاهره شیروانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانش‌گاه آزاد اسلامی (۱۳۹۴)، انسجام واژه‌گانی در قصاید عبدالواسع جبلی (ارائه یک ره‌یافت تحلیلی برای بررسی عناصر انسجامی در قصاید فارسی)، آرزو عرب اف، دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه خوارزمی (۱۳۹۴)، بررسی ویژه‌گی‌های زبانی قصاید عبدالواسع جبلی، محمود صادق‌زاد و الهام دهقانی‌زاده بغدادآبادی، دانش‌گاه آزاد اسلامی (۱۳۹۴)، در بهار محبت معشوق (بررسی عناصر ادبیات غنایی در اشعار عبدالواسع جبلی)، حسن بساک (۱۳۹۶)، بررسی سبک و ساختار جمله در غزلیات عبدالواسع جبلی براساس سبک‌شناسی پاول سیمپسون، الهام رستاد، فاطمه کردچگینی و طاهره شیروانی، فصل‌نامه شعر و زبان معاصر، دانش‌گاه آزاد اسلامی (۱۳۹۶)، بازتاب عناصر داستان حضرت یوسف. در هنر شاعران قرن ششم (جمال‌الدین اصفهانی، عبدالواسع جبلی، حسن غزنوی، انوری)، بابک دهقانی و فریده انصاری، دانش‌گاه جامع علمی کاربردی، مرکز آموزش علمی کاربردی جهاد دانش‌گاهی بندرعباس (۱۳۹۷)، بررسی عوامل غرابت صنعت تشبیه در دیوان عبدالواسع جبلی، لیلا امیری، مجله نقد، تحلیل و زیبایی‌شناسی متون، دانش‌گاه شیراز (۱۴۰۱)، حضور حماسه در مدایح عبدالواسع جبلی، بتول محبوبی‌زاده، مجله دانش‌گاه کوثر (۲۰۲۱) که هرکدام در جای خودش از اهمیت خاصی برخوردار است؛ اما هیچ‌کدام آن‌ها مؤلفه‌های فلسفی یونان در شعر جبلی را منعکس ننموده‌اند؛ خاطر نشان می‌شود، که در این پژوهش به شکلی جامع و متمرکز، سعی به عمل آمده‌است که جای‌گاه و رد پای حکمت یونان در شعر جبلی غرjestانی نمایانده و ژرف‌نگرانه جزئیات امر در بیت بیت اشعار مرتبط به موضوع، مورد نقد و بررسی قرار گیرد، کاری که تاکنون در هیچ‌یک از آثار یاد شده، انجام نشده است.

هدف اصلی این پژوهش بررسی و کنکاش در شعر جبلی غرjestانی به‌منظور تبیین رد پای

حکمت یونانیان و تأثیرگذاری فلسفه یونانیان بر اندیشه و افکار این شاعر است تا دیدگاه‌های فلسفی یونانی و امتزاج اندیشه‌های غربی و شرقی از جمله بازاندیشی در مورد جوهر بنیادین هستی از دید یک فرد مؤمن و متأثر و مطلع از افکار یونانی، خوش‌باشی و غنیمت‌انگاری روزگار شاعر در شعرش بازتاب داده شود.

پرسش‌هایی که فرا راه پژوهش حاضر قرار دارد این است که: آیا جبللی تنها پی‌رو افکار هلنیست‌ها و اپیکوریست‌های عصرش بوده و یا همانند سنایی به‌عنوان ترویج‌دهنده فکر عرفانی هم در سروده‌هایش عمل نموده است؟ دو دیگر، با توجه به تشابهات و تمایزات موجود در شعر وی، آیا اندیشه و طرز تلقی جبللی با مکتب اپیکوریسم منطبق هست یا خیر؟

روش این پژوهش چنان است که در گام نخست، حکمت یونان، به‌ویژه اندیشه‌های اپیکوریسم به بررسی گرفته شده و با توجه به اندیشه و فلسفه یونانیان به‌صورت استقرایی با استفاده از شیوه توصیفی-تحلیلی موجز و ابزار کتاب‌خانه‌یی، دیوان جبللی غرجستانی واکاوی گردید و شواهد آن مطابق با گزاره‌های فلسفی یونان استخراج شد و با دلایل روشن، تأثیرپذیری جبللی را در زمینه حکمت و فلسفه یونان، برجسته نموده است.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که با توجه به مؤلفه‌های فلسفه یونان، در دیوان جبللی، شعرهایی مسجل با طرز فکر یونانی دیده می‌شود؛ از جمله در موضوعاتی هم‌چون ماده‌المواد هستی، فلسفه اپیکوری یا گرمی‌داشت‌دم، اعتنام از فرصت، توجه به لذایذ دنیاوی و تأثیرگذاری ستاره‌گان و افلاک بر انسان‌ها شباهت‌های فراوانی با آموزه‌های حکمت یونانی به چشم می‌خورد.

۲. نگرشی مختصر بر حکمت یونان و تأثیرگذاری آن بر شعر فارسی

به گفته ورنر، اندیش‌مندان شرقی هر وقت خواسته‌اند حقیقت جهان را بیان کنند، به اساطیر دست یازیده و بدین‌گونه پوششی از صور محسوس به خود داده‌اند (ورنر، ۱۳۷۳: ۴). اسکندر در سرزمین‌هایی که امپراطوری وی را تشکیل می‌داد، مستعمره‌های یونانی فراوانی به‌جای گذاشته بود همین مستعمره‌ها سرچشمه تأثیر فرهنگ یونانی در آن سرزمین‌ها شد (اولیری، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

با آن‌که به گفته کانت، معلوم نیست که فلسفه در کجا قرار دارد و چه کسی مالک آن است، اما تا هنوز اندیشه‌مندان اسلامی و غیر اسلامی، مدیون فلسفه و حکمت یونان‌اند؛ زیرا بسا از مسائلی را که آن‌ها طرح و ارائه کرده‌اند، تا امروز مورد کاربرد و بررسی قرار می‌گیرد. هرچند در صدر اسلام بسیاری از منابع حکمی یونان، که برگرفته از اعتقادات یونانی- مسیحی بود، به دست اندیشه‌وران اسلامی به دست ترجمه داده شد؛ اما روی هم‌رفته بر اثر گذشت زمان و تقاطعی آن با هنر و افکار اسلامی، بیش‌تر با اندیشه‌های بومی اسلامی ترکیب شد، که باعث ایجاد فلاسفه و دانش‌مندان

مختلفی در عرصه فلسفه اسلامی گردید، تا آن حد که آن افکار و حکمت یونانی در افکار این اندیشه‌وران ممزوج شد، که شناخت و تشخیص آن مشکل شد. خلاصه این که فکر لطیف اندیشه‌مندان ایرانی به یاری فلسفه یونانی به خود آمد، از آن نیرو گرفت و سپس آن را در خود مستهلک کرد (لاهوری، ۱۳۵۷: ۲۸).

به گفته بعضی از پژوهش‌گران، در زمان شکوفایی مدنیت اسکندریه، باور بر این بود که خاستگاه فلسفه یونان، مشرق‌زمین است (ورنر، ۱۳۷۳: ۳). بر مبنای همین عقیده بود که دانش‌مندی چون روت و گلادیش اعتقاد به وجود منشأ شرقی برای فلسفه یونان را از سر گرفتند، تا آن که روت ثابت نموده بود، که فلسفه یونان از مصر نشأت گرفته است (همان‌جا)؛ اما همه مورخان - چه شرقی و چه غربی - باورمند و هم‌آواز اند که فلسفه یونان تنها اندکی مدیون افکار شرقی بوده و زاده خودبده‌خودی اذهان همان دیار یونان است (همان‌جا). از این بحث به نقل قول از تئودور گمپرز در اثری به نام «متفکران یونان»، چنین نتیجه می‌گیریم: «سعادت کشف اصل و قاعده ترقی، از آن قومی است کوچک، و آن قوم یونانی است. به‌غیر از قوای لاشعور طبیعت، هیچ چیز در جهان نمی‌یابید که از یونان برخاسته باشد» (ورنر، ۱۳۷۳: ۵). مبتنی بر این دیدگاه، ادبیات نیز از این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بی‌بهره نبوده، بیش‌تر قاطع شاعران و نویسندگان در آثار ادبی خویش از آن مستفید شده‌اند.

ادبیات به‌عنوان سمبول تخیل خلاق و فلسفه به‌عنوان نماد فکر معقول، در قالب نماینده‌گانی از عرصه‌های هنر و دانش در امتداد تاریخ پایه‌پای هم‌دیگر در حرکت بوده و ارتباطی ناگسستنی میان آن‌ها برقرار بوده‌است، گاهی شاعران نسبت به فلسفه دیدگاه مناسبی نداشته‌اند و گاهی هم فلاسفه حضور شاعران را در حوزه فلسفه باعث بربادی آن دانسته‌اند؛ اما باوجود تمایز و اختلاف نظرهای موجود میان این دو عرصه، نزدیکی‌هایی میان شان وجود داشته است، که تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بر یک‌دیگر شان را گزیری نیست؛ چنان که غیر از ادبیات، کم‌تر راهی برای انتقال اندیشه فلسفی به مخاطبان دیده می‌شود؛ از جانب دیگر، بدون داشتن افکار و اندیشه فلسفی، هیچ شاعری نتوانسته به خوبی بدرخشد و بر مخاطب خود تأثیر بگذارد. چنان که گفته‌اند: «کدام هنر اصیل، بدون پشت‌وانه فلسفی است؟» (دادبه، ۱۳۸۶: ۱). بیش‌تر باور بر این است که رابطه میان ادبیات و فلسفه، رابطه‌ی دوسویه، آن هم در مقام دو حوزه مجزا است، بل که چونان حوزه‌هایی درهم‌تنیده، یک‌دیگر را بارور می‌کنند؛ چنان که فرم‌های ادبی محملی برای شرح و بسط مسائل فلسفی قرار می‌گیرند و فرم‌های فلسفی گوناگون از ابزارهای ادبی بهره‌هایی می‌گیرند تا خواننده و مخاطب را اقناع کنند. در آخرین تحلیل گفته می‌توانیم که رابطه فلسفه با ادبیات، رابطه دیرین‌سالی است؛ زیرا با اندک ژرف‌نگری، تأمل و توجه در محتوا و مضامین پدیده‌های ادبی، به درستی می‌رساند که فلسفه هم‌زاد بشر و ادبیات

بوده است.

بر اساس اهمیت این مسأله بود، که پرداختن به مضامین فلسفی در قالب ادبیات، دلیل جلب توجه عامه مردم به فلسفه شد. برای راه پیدا کردن دیدگاه‌های فلسفی به حوزه ادبیات، ژان پل سارتر، سیمون دوبوار، آلبر کامو، داستایوسکی، گابریل مارسل و چندی دیگر از فلاسفه، نقش به‌سزایی داشته‌اند که با نوشتن داستان و نمایش‌نامه و بیان عقاید فلسفی خود در قالب شخصیت‌های داستانی و نمایشی، عملاً مفاهیم فلسفی را وارد حوزه ادبیات کردند و دوره‌یی از ادبیات فلسفی را در تاریخ رقم زدند که تأثیر درازمدتی بر تئاتر و نویسندگان مثل ساموئل بکت و ژان ژرید و... به جای گذاشت. بناءً با صراحت گفته می‌توانیم که: ادبیات نمی‌تواند فلسفه را نادیده بگیرد؛ زیرا انجام یک پژوهش جدی و معتابه درباره برخی از مفاهیم و معانی اساسی در ادبیات، بدون در نظر گرفتن تحول و تکامل آن‌ها در فلسفه، امکان‌پذیر نیست.

آنچه از مجموع مباحث مطروحه در این مقال بر می‌آید، این است که ادبیات و فلسفه هر دو دارای وجهی هستی‌شناسانه، اما با دو زبان و روش متفاوت هستند و سخن آخر این که در قرن اخیر مرزهای این دو طریقه جهان‌شناسیک به غایت به یک‌دیگر نزدیک شده است.

۳. تبیین دیدگاه جبلی غرجستانی بر اساس حکمت یونانی

جبلی غرجستانی از شاعران هلنیستی محسوب می‌شود - هلنیست‌ها، یکی از اقوام ذکر شده در ایلید و اودیسه به نام «آخایی»‌ها که بعدها با گرایشی از قبایل «هلاس» به «هلنی‌ها» شناخته شده‌اند (وکیلی، ۱۳۸۹: ۷۷) - واژه هلنیستی از واژه «هلنیزاسیون» به معنای «رفتار هم‌چون یک یونانی» برگرفته شده است (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۲۷۵). رواقی‌گری و اپیکوریانیسم، دو فلسفه جهان‌هلنیستی زنده‌گی بودند، این دیدگاه را در چند شاخص معدود، مطمح نظر قرار داده و آن را توضیح می‌دهیم، اما قبل از آن باید خاطر نشان ساخت که مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی که تأثیرپذیری جبلی را از حکمت و فلسفه یونان بازتاب می‌دهد، عبارت‌اند از: ماده‌المواد هستی، اغتنام از فرصت، خوش‌باشی و خرافه‌گرایی.

۳-۱. ماده‌المواد هستی / چهار عنصر

به گفته آمیل هر منشأ و آغازی در پرده اسرار است (ورنر، ۱۳۷۳: ۹)؛ بناءً اقوام پیش از یونان هر امر طبیعی را که در نظر آنان ناروشن بود، با عوامل فوق طبیعت تفسیر می‌کردند؛ در نظر آن‌ها همه‌جا مملو از خدایان بود. ظاهراً مردم ایونی نخستین کسانی بودند که جرأت کردند حوادث اسرارآمیز و امور پیچیده جهان را با طبیعت توضیح و تفسیر کنند؛ بناءً علل طبیعی حوادث جزئی را در فیزیک

جست و جو کردند و در نهایت، کل عالم را با طبیعت در فلسفه با نظریات طبیعی توجیه نمودند. *تالس*، «پدر فلسفه» در ابتدا یک منجم بود و با اظهار این که آفتاب و ستاره گان گوی های آتشین هستند، مردم ملطیه را به حیرت انداخت. شاگرد او *انکسیمندروس*، نخستین یونانی یی بود که نقشه های نجومی و جغرافیایی ترتیب داد؛ به عقیده او جهان، توده نامتعی و غیر متشکلی است و تمام اشیا با جداشدن اعداد از آن پدید آمده اند (دورانت، ۱۳۳۵: ۵۵).

از جانب دیگر، زاینده و میراننده کاینات، نخستین فلاسفه یونان را در شگفتی غرق کرده بود، که جوهر بنیادین و اصیل کدام است که پس از تغییرات و تحولات، بازهم ثابت بوده و تغییرناپذیر می ماند؛ بنابراین، نخستین مکتبی که در پی آن سخن راند، ملطیه بود (ورنر، ۱۳۷۳: ۶)، از آن جهت *تالس* مبتنی بر انگاره مصریان و بابلیان که زمین را چون قرص شناور در آب می انگاشتند (پربریان، ۱۳۷۶: ۲۰۴) مدعی شد که این جوهر اصیل «آب» است، مبتنی بر آن که هر چیزی از رطوبت مایه می گیرد و همه دانه های طبیعی مرطوب اند؛ چون در بن مایه آب حرکت مضمز است، بناءً آب روح دارد (ورنر، ۱۳۷۳: ۱۷)؛ از همین رو عقیده دارد که زمین بر آب قرار دارد (خراسانی، ۱۳۵۰: ۱۲۸)؛ اما از دیدگاه *انکسیمندروس* جوهر همان بی نهایت است و آن بی نهایت ماده یی است نامحدود و نامعین که منشأ مواد به معنای اخص است (ورنر، ۱۳۷۳: ۱۷)؛ بر اساس پنداشت او اشیا ی متضاد همیشه با هم در نبرد اند؛ بنابراین، جوهر کلی نباید یکی از طرفین اعداد باشد، که منتج به بی عدالتی می شود، و بر این اساس نظریه *تالس* را مردود می داند. سرانجام *انکسیمانوس* معتقد بود: اشیا در ابتدا توده بسیار رقیقی بودند و باد و ابر و خاک و آب سنگ در نتیجه غلظت آن ماده پیدا شده اند؛ بخار و مایع و جامد، که سه شکل مختلف مانده اند، مراحل تدریجی غلظت ماده هستند؛ حرارت و برودت فقط همان رقت و غلظت می باشند (دورانت، ۱۳۳۵: ۵۶)؛ بنابراین، *انکسیمانوس* هوا را با روح یکی دانسته و اظهار می دارد که همان طوری که هوا جسم ما را به حرکت وامی دارد، جهان را نیز به جنبش درمی آورد (ورنر، ۱۳۷۳: ۱۸).

هرقلیطوس با تأثیرپذیری از *کسیوفانوس* و *فیثاغورث*، نظر مند آن است که آن گوهر لایزالی که در بن همه اعداد و همه دگرگونی ها به یک حال می ماند، آتش است. وی بدین باور است که آتش جاودانه زنده است و همه موجودات از استحاله آتش پدید می آیند. *هرقلیطوس* در جواب *انکسیمندروس* که باور داشت نبرد اعداد بی عدالتی بار می آورد، می گوید که نبرد، ناموس کاینات است، بر علاوه که بی عدالتی نیست، خود عین عدل است (ورنر، ۱۳۷۳: ۱۹).

بر این منوال اولین حکمای یونانی، جوهر عالم را در یکی از عناصر مادی، آب، یا هوا یا آتش سراغ گرفتند؛ اما *امپدوکلس* به جای یک ماده یا جوهر، چهار جوهر تغییرناپذیر آب، هوا، آتش و خاک را پیش نهاد کرد (حلبی، ۱۳۸۳: ۳۲)؛ باید دانست که *امپدوکلس* از این مواد به عنوان عناصر

اربعه سخن نمی گوید؛ بل که آن‌ها را «ریشه و منشأ همه چیز» می‌داند (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶۳)، از آن طرف آناکساگوراس درباره تعدد جوهر با/مپدوکلس موافق است؛ ولی شماره عناصر را محدود به همین چهار عنصر نمی‌داند (حلی، ۱۳۸۳: ۳۲) لیکن بسیار زود، حکما مبتنی بر دیدگاه فیثاغورث، «روح» را جوهر واقعی عالم انگاشتند که جاودانی و متمایز از جسم است. این نظریه عناصر چهارگانه از ارکان طبیعیات فلسفه یونانی به‌شمار رفته و با ترجمه و انتقال علوم یونانی، به جهان اسلام راه یافت، چنان‌که اندیش‌مندان اسلامی در پرتو تعالیم دینی خود، آموخته بودند که با حفظ اصول و مبانی فکری و عملی خود، به استقبال هر تفکر و اندیشه‌ی برون‌د و آن را با میزان اندیشه دینی خویش تطبیق دهند تا به نیکی بتوانند از عهده درک و شناخت درست آن‌ها برآیند. مبتنی بر آن، کندی از نخستین فیلسوفان اسلامی است که نظریه عناصر چهارگانه را در آثار خویش به کار برده است، پسان‌ها دانش‌مندان و فلاسفه دیگری چون فارابی و دیگران، این نظریه را در موضوعات فلسفی-علمی خویش راه داده اند، از جمله عبدالواسع جبلی غرجستانی نیز متأثر از فلاسفه یونان و دانش‌مندان اسلامی، این عناصر را در شعر خود جای داده، و از مفاهیم آن استفاده شایانی نموده است. وی در کلی اشعار خویش، به‌ویژه در قصایدش به این موضوع نگاهی داشته است، که برعلاوه قوام و پایداری جهان، که مطلقاً در هفت اختر و نه چرخ است، این چهار رکن و جوهر بنیادین و اصیل نیز؛ در این مسأله دخیل است.

چهار گوهر و هفت اختر و دوازده برج نیاورند چو تو هرگز از عدم به وجود

(جلی، ۱۳۶۱: ۸۸)

جبلی مانند برخی از فلاسفه یونان باورمند است که، انسان به علاوه تأثیرات اختران هفت‌گانه و بروج دوازده‌گانه، با مداخله چهار گوهر که ماده‌المواد هستی است، از نیستی به هستی می‌آید:

همیشه تا که قوام جهان علی‌الاطلاق ز هفت اختر و نه چرخ و چار ارکانست

(جلی، ۱۳۶۱: ۶۱)

جبلی در این بیت، در کنار مدح ممدوح خویش، به مسأله چهار ارکان طبیعت نیز، نظر داشته است و ابراز می‌دارد که از تلاش هفت‌ستاره و طبیعت و سرشت گوهر چهارگانه، هر آن چیز نیکو که به دست بیاید، از آن تو باد...!

ز سعی هفت ستاره ز طبع چهار گهر هر آن لطیفه که حاصل شود از آن تو باد

(جلی، ۱۳۶۱: ۱۰۴)

گاهی ممدوح خویش را چنان توصیف می‌کند که حتا تأثیرات این مواد اصیل و افلاک و ستاره‌گان را در زادن او عقیم و نازا و ناچیز می‌داند:

چهار گوهر و نه چرخ و هفت سیاره عقیم گشت ز آوردن چو تو مولود

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۲۰)

وی باور دارد که تأثیرات همین چهار عنصر (آتش و آب و خاک و باد) و افلاک و سیاره‌های هفت‌گانه، در خصوصیات انسانی تأثیرگذار است و به سان آتش به او قدرت می‌بخشد و مانند آب بخشش‌کننده است و مانند خاک بُردبار.

قدرت و عفو و حلم و طبع تراست ز آذر و آب و خاک و باد اثر

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۳۵)

غرjestانی با توجه به حکمت یونانی و باورداشت یونانی‌مآبی خویش، خصوصیات هر یکی از این چهار عنصر را با تشابه به خصوصیات ممدوحش، در لف و نشر مرتب، به خوبی ذکر می‌کند. چنان‌که تأثیرات این چهار عنصر را در ابیات زیر به روشنی دیده می‌توانیم:

نار فعلی در عداوت، آب طبعی در سخا باد وصفی در لطافت، خاک نعتی در وقار

گر بدین حجت کسی خواند ترا عالم ز آنک در ذات تو موجودند ارکان هر چهار

رواست

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۴۵)

و یا آن‌جایی که مودود احمد عصمی را مدح می‌کند، چنان قدر او را بلند می‌برد که محرومان و مظلومان، شرف سپهر اثر و لطف بهشت برین را از خُلق و قدر و منزلت او می‌جویند؛ ضمناً تأثیرات چهار عنصر بنیادین هستی و نه‌چرخ و هفت‌سیاره را در زنده‌گی انسانی، توجیه می‌نماید:

مؤیدی که ز قدر و ز خُلق او جویند شرف سپهر اثر و لطف بهشت برین

چهار گوهر و نه چرخ و هفت سیاره به صد هزار قیرانش نیاورند قرین

(جبلی، ۱۳۶۱: ۳۸۷)

اندیشه یونانی پس از آن‌که ابتدا با تلاش‌های نظری در صدد برآمد که اصل و مبدأ جهان را در یکی از عناصر طبیعت بجوید، سرانجام به این نتیجه رسید که حقیقت اشیا، اصل و مبدایی است که در خود انسان است. جبلی نیز این فکر را در ابیات زیر، بازنمایانده است:

ایا هرگز نیاورده نظیرت مسیر انجم و تأثیر ارکان

(جبلی، ۱۳۶۱: ۳۹۵)

تو آنی کر بنی آدم نظیرت نافرید ایزد نه میثلت پرورید انجم نه شبهت آورید ارکان
(جبلی، ۱۳۶۱: ۴۰۲)

۳-۲. اغتنام از فرصت

انسان به طور فطری از غم گریزان و به سوی شادی در حرکت است. شادی و نشاط نه تنها بر روح و روان انسان، بل که بر جسم او نیز تأثیر می‌گذارد. دموکریٹوس، باورمند است که: «کسی که خوبی‌های روح را برگزیند، چیزهای خدایی را برگزیده است؛ کسی که مزایای تن را برگزیند، چیزهای انسانی را» (خراسانی، ۱۳۵۰: ۴۲۷)؛ به باور ارسطو نیز لذت، فعالیت قوای نفس است، و هر قوه از قوای نفس که در زیباترین موضوع خود عمل کند، فعل خود را بروز داده و آن همراه لذت است (فروغی، ۱۳۴۴: ۴۷).

یکی از مکتب‌های اصلی هلینستی، مکتب اپیکوریان بود که اپیکوروس ساموسی آن را بنیان نهاد (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۱۹). اپیکوروس فیلسوف و اندیش‌مند بزرگ سده سوم، که به نظر عده‌ی به‌ترین و برای عده‌ی دیگر، بدترین آدم‌ها بود (دکرتنزو، ۱۳۷۷: ۳۳۲)، به باور کلوسکو، اپیکوروس هم شخصاً و هم به لحاظ فلسفی، مورد احترام بود، و تعالیم او تا به آخر آموزه‌های این مکتب ماندند (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۰). اپیکور، علی‌رغم مخالفت‌های جدی طرف‌دارن مقتدر فرقه‌های افلاطونی در میتلین، به گونه رسمی مدرسه اپیکوری را به هدف بازداشتن جوانان از مذهب و سیاست، می‌گشاید. مکتب اپیکوری آشکارا یک فلسفه زنده‌گی است که به قصد کمک به پی‌روانش برای وفق‌دادن خویش با جهانی خصم تدوین شده است. وی تحت تأثیر فیلسوف پیشاسقراطی دموکریٹوس - گزارشی از جهان فراهم آورد که می‌گفت، جهان کلاً از ذراتی مادی شکل گرفته است که دائماً به هم برخورد می‌کنند (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۰)، با این کار نخستین بار نظریه اتم یا اتومیسم، را نیروی تازه‌یی بخشید، به نظر ذره‌گرایی او، آن‌چه درباره جهان طبیعی صادق است، کلاً درباره جسم انسان هم صدق می‌کند که صرفاً مجموعه‌یی از اتم‌ها است؛ حتا روح هم از اتم‌ها تشکیل شده است. وی عالم را کلاً جسمانی و مرکب از ذرات لایتجزا می‌انگارد که از شماره بیرون و ابدی و قدیم و متحرک دایم می‌باشند (فروغی، ۱۳۴۴: ۵۳)؛ اما این دیدگاه، بعدها در زیر سایه فلسفه ارسطو و پی‌روان مشایی، به ویژه پریپتیکوس و تفسیرگران کلیسایی او به دست فراموشی سپرده شد. از نخستین بنیان‌گذاران این دیدگاه لیوکیپوس و دموکریٹوس بوده اند، که در تاریخ فلسفه به نام دموکریٹوس بازتاب داده شده است. اپیکور در نظریه اخلاقی خود، در حقیقت، نظریه طبیعی دموکریٹوس را با اخلاق سقراطی شاخه کورنایی^۴ متحد ساخت. اپیکور برخلاف آریستئیپوس، کوشیده

^۴. مکتب کورنایی، متعلق به آریستئیپوس کورنایی است که مکتب لذت‌گرایی حسی است.

است تقریری عمیق تر و دقیق تر از لذت‌گرایی (Hedonism) ارائه دهد. غایت زنده‌گی در نظر اپیکوروس لذت است (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۱). او معتقد است که اگر مرگ یک پایان ناگزیر است، پس فقط باید دل‌نگران زنده‌گی بر روی کره خاک بود، و ما باید بیش‌ترین بهره را از این زنده‌گی ببریم. به سخن فشرده‌تر می‌توان گفت که مغز و مایهٔ تعالیم/اپیکور، مربوط به راه‌های زیستی است که بیش‌ترین لذت ممکن را برای ما فراهم آورد.

باور کلی دربارهٔ اپیکوریان این است که گویی اینان فقط به دنبال لذات جسمانی و شهوانی بودند؛ اما درک اپیکوروس از لذت تقریباً منفی است، آن چه باید به دنبالش باید بود، لذت فی‌نفسه نیست؛ بل که غیاب درد است. «لذت زمانی به اوج خودش می‌رسد که هیچ دردی نباشد» (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۲)، به تأیید این نظریه، گفتهٔ نیچه را به یاد می‌آوریم که: «اگر اپیکوریان یکه و تنها در مهی از تن‌پروری شناور بودند، سرچشمهٔ فلسفه هرگز در یونان نمی‌جوشید» (نیچه، ۱۳۸۹: ۵۰)؛ بناءً به نظر آنان، هدف نهایی، رسیدن به حالتی فارغ از درد و پریشانی، یعنی «آتاراکسیا» یا آسوده‌گی است (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۳). ایشان بر خلاف سقراط که سعادت را در طلب دانش می‌دید، خوشی را در ادراک لذایذ می‌پنداشت (فروغی، ۱۳۴۴: ۵۴)، و شاید به همین سبب است که مردم همیشه چنان عمل می‌کنند که به خوشی دست یابند و از رنج بپرهیزند (مورتون، ۱۳۸۶: ۲۴۲).

امعان نظر دربارهٔ اغتنام از فرصت در شعر جبلی غرjestانی، بایستهٔ پاسخ به پرسش‌هایی است که دلایل اصرار و دعوت جبلی را به این امر روشن می‌سازد. با آن که می‌دانیم اغتنام از فرصت، یکی از راه‌کارهای التذاذ از لحظات زنده‌گی است؛ اما باید پی‌جست که جبلی با چه دلیلی این امر را نیک پنداشته و بدان متوسل می‌شود؟ براساس تدقیق در شعر تعدادی از شاعران فارسی زبان، می‌دانیم که بیش‌تر آن‌ها باورمند هستند که دنیا ناپایدار و گذران بوده و هر جان‌داری لذت مرگ را می‌چشد و این فرصت را از وی می‌گیرد، به نظر اپیکوروس، وقتی که جسم می‌میرد، روح هم از هم می‌پاشد، بنابراین فرد نمی‌تواند ناراحتی پس از مرگ را تجربه کند، «مرگ برای ما هیچ است؛ زیرا جسم ما، وقتی که به عناصرش منحل می‌شود، دیگر هیچ احساسی ندارد، و آن چه هیچ احساسی ندارد، برای ما هیچ است» (کلوسکو، ۱۳۹۶: ۳۲۲).

از جانبی گرمی‌داشت‌دم، ارتباط ناگسستنی با گذر عمر و مسألهٔ مرگ و زنده‌گی دارند و هر خردمندی هنگام اندیشیدن به مسألهٔ مرگ و زنده‌گی و این لحظه‌های زودگذر و دنیای بی‌وفا؛ در پی آن است که چه‌گونه از این حالات و فرصت‌های موجود بهره برد تا رضایت خاطرش فراهم گردد.

به سخن دیگر، اغتنام از فرصت یکی از بنیادهای باورشناختی در ادبیات شادخوارانه و شادمانه‌گی پارسی است که پیشینه‌یی به عمر ادبیات پارسی دارد و آن را می‌توان در کلام شاعرانی چون رودکی، فرخی، عنصری، منوچهری و ... دریافت که به شیوه‌های گوناگونی بدان پرداخته‌اند، جبلی نیز این

مضمون را به مناہج مختلف در اشعارش پرورانیده و به سان خیام و سایر شاعرانی که خردمندانه به گونه‌یی از زنده‌گی دنیا و روزگارِ جفاکار، تجربه‌هایی دارند و آن را زودگذر و بی‌اعتبار می‌پندارند، پیرامونیان و مخاطبان خویش را به صورت مستمر به شادخواری و گرمای داشتِ لحظات زنده‌گی و عمر، خوانده‌است؛ چنان که در قصیده‌ی گرای در مدح سلطان سنجر ضمن مدح ممدوح، به این موضوع با ظرافتی شاعرانه پرداخته و ممدوح خویش را بر خوش‌کامی و تلذذ فراخوانده و آن مجلس شاهانه را با لذت‌گرایی اپیکوریسم، نقش و رنگ زیباتری می‌بخشد:

هوا گشته ز بوی گل، چو زلفِ لعبتِ کابل زمین گشته ز رنگِ مَل، چو روی دلبر یغما...
نشسته مطربان ده صف، گرفته سازها در کف رباب و چنگ و نای و دف، فگنده در فلک
آوا...

الا تا در مَه نیشان شود زنگارگون بستان
به فرِّ دولتِ وافی، به رغم عالمِ جافی
الا تا در مَه آبان شود زرنیخ‌گون صحرا
همی خور بادهٔ صافی، ز دست بچّهٔ حورا
(جلی، ۱۳۶۱: ۲۰)

نماد و نمادهای طبیعی در اشعار پیشینیان به وفور دیده می‌شود؛ به قول دکتر زمردی، نمادهای شاعرانه هم‌واره تجسم و تبلور رازهای ناخودآگاه فردی و جمعی هر قوم و تمدنی است (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۵). جلی نیز از شاعران نمادپرداز طبیعی است. به بیان روشن‌تر، جلی مانند بیش‌تر شاعران سبک خراسانی، یک طبیعت‌گرای توصیفی - تقلیدی است، نماد در شعر وی در خدمت مضمون و معنا است. او توصیفِ طبیعت را با حالات و افکار انسان آمیزش داده، سپس به خواننده‌گان خویش پیش‌کش می‌کند.

جلی با توجه به نمادگرایی طبیعت، در قصیده‌یی ضمن مدح ممدوح، به این موضوع نگرسته و با تصویرکشیدن وضعیتِ جوی آن روزگار، که پس از باران تندی که روز روشن را به سیاهی کشانده است و بر اثر بارش باران گل‌های خوب، از میان برداشته شده اند، ممدوح خویش را به اغتمام از فرصت ترغیب می‌نماید؛

چون هوا تاری شد از ابر سیاه تندبار چون زمین خالی شد از گل‌های خوب منتخب
کرد باید خانه اکنون گلشن از نار حریق کرد باید خرگه اکنون روشن از ماءِ عنب
آتش پرّنده ز این چون زهرهٔ زرین شرر باده‌یی رخشنده ز این چون مهرهٔ رنگین حُب
در مه شوال و ذوالقعدة تلافی کن همه هر چه فایت شد ز تو در ماه شعبان و رجب
(جلی، ۱۳۶۱: ۳۴)

این ابیات یادآور آن باور/پیکوروس است که «گاهی ما از بسیاری از لذات چشم می‌پوشیم وقتی که به نظر می‌آید که این لذات دشواری‌یی در پی دارند؛ درحالی‌که عقیده داریم بسیاری آلام هرگاه لذت بزرگ‌تری به دنبال آن‌ها باشد، از لذات به‌ترند» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۶۷).

جبلی ضمن قصیده‌یی در مدح علی باربک، با دعای زنده‌گانی جاوید به ممدوح خویش، اغتنام از فرصت را چنین به وی گوش‌زد می‌کند:

باندند اختر و فلک و طبع خاضعت تا چار طبع و نه فلک و هفت اخترست
خوش باش و کامران و طرب کن که مر ترا دولت قرین، خدای معین، بخت یاورست
(جبلی، ۱۳۶۱: ۵۷)

جبلی غرجستانی، در مدح یکی از امرا، بر مبنای اصل شادخواری و گرمای‌داشتِ دم، عادت و راه همیشه‌گی ممدوح خویش را به یاد آورده او را به دلیل این‌که گردون غلامش بوده و بخت به کام و دشمن در دستش اسیر است، او را سزاوار نوشیدن شراب و نیوشیدن سماع می‌داند، تا اندازه‌یی در این امر اصرار می‌کند، که حتا به امیر خویش گوش‌زد می‌کند که اگر از این زمینه و زمان بهره نبرد، گناه محسوب می‌شود. جبلی با این بیان خویش از عیش و عشرت و خوش‌بینی به زنده‌گی باورمنداست تا از ناکامی و نامرادی و یأس، پیرامونیان خویش را در دنیایی غرق از نشاط و شادی دعوت کند.

نوشیدن شراب و نیوشیدن سماع پیوسته عادت تو و هم‌واره راه تست
زیبد که جز شراب نخواهی که وقت تست شاید که بی‌سماع نباشی که گاه تست
گردون غلام و بخت به کام و عدو به دام داری کنون اگر نخوری می، گناه تست
(جبلی، ۱۳۶۱: ۶۶)

در قصیده دیگری که در مدح امیری، ضمن ستایش وی به این‌که از مدح وی خاطرش مانند کوه پُر از گهر بدایع است، به طول عمر او دعا کرده و با توجه به حکمت و فلسفه و اندیشه یونانی که اشاره دارد بر اثرگذاری هفت اختر و چهار ارکان در آسمان و زمین؛ سعادت و نحوست و خیر و شر مستمر را از تأثیرگذاری هفت اختر و چهار ارکان می‌داند؛ اذعان می‌دارد تا این اثرگذاری در دنیا هست، شراب بنوش و خوش‌گذرانی و کامرانی کن، چون زمینه این شراب‌نوشی و کامرانی، در مطیع‌بودن فلک و رامش جهان و راه‌بری بخت تو، مساعد است.

همیشه تا که ز هفت اختر و چهار ارکان در آسمان و زمین سعد و نحس و خیر و شرست
شراب نوش و طرب جوی و کامران که ترا فلک مطیع و جهان رام و بخت راهبرست
(جبلی، ۱۳۶۱: ۷۱)

وی در مدح امیر علی باربک، براساس تفکر/اپیکوروس، که لذت را غایت زنده‌گی می‌داند و باور دارد که «هر موجودی در جست‌وجوی لذت است و نیکبختی نیز در لذت است» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۶۷). این شادخواری و گرمی‌داشت‌دم را نشانه رفته و به اغتنام از فرصت و شراب‌خواری از دست ساقیان سیه‌چشم سبز خط که یادآور معشوق نرینه است، دعوت می‌کند. از دست ساقیان سیه‌چشم سبز خط دایم شراب سرخ ستان، در سرای زرد (جلی، ۱۳۶۱: ۹۵)

به‌کارگیری عناصر طبیعت در شعر فارسی از آغاز وجود داشته است؛ گوینده‌گان فارسی زبان، به ویژه شاعران سبک خراسانی، با زیبایی‌های طبیعت انس و الفت خاصی دارند، که از طرز وصف و دقت نظرشان در توصیف مناظر به وضوح مشاهده می‌شود؛ جلی هر از گاهی، با توجه به فلسفه هلنیستی خویش، دم را غنیمت دانسته و ممدوحان خویش را ضمن شادخواری، دعوت به می‌خواره‌گی از دست دل‌بر سفیدچهره و رخ لاله‌گون می‌کند. آن‌جایی که در مدح نصیرالدین عبدالصمد قصیده کوتاهی می‌سراید، هنگامه نوبهار که لاله و نسرين، باغ و بوستان را مانند ستاره‌های رخشان زهره و پروین می‌کند، به یاد آن ملک‌الوزراء آورده و ترغیب می‌کند که از این برهه زمانی استفاده شایانی کند:

تا صبا از لاله و نسرين به وقت نوبهار بوستان و باغ را پر زهره و پروین کند
می‌خور از دست بتی کز روی و عارض هر زمان مجلس و بزم ترا پر لاله و نسرين کند
(جلی، ۱۳۶۱: ۹۷)

غرجستانی در قصیده‌یی دیگر در مدح سلطان سنجر، ضمن مدح و ستایش بی‌نظیر، با ذکر آن‌که وقتی زاهد حلقه توبه را از قلاشی بر در می‌زند، خود در حلقه می‌خواره‌گان درمی‌آید، به همین‌سان ادامه داده و در نهایت سلطان را به شادکامی و شادخواری دعوت می‌نماید:

می‌همی‌خور بر سماع مطربی کو پیش تو بربط خوب و رباب نغز و چنگ تر زند
(جلی، ۱۳۶۱: ۱۱۵)

جلی، با ظرافت و نکته‌دانی خاصی، مطابق اندیشه لذت‌گرایی اپیکوریستی که خلاف هرزه‌گی و افسارگسیخته‌گی و افراط و زیاده‌روی است؛ یعنی نتیجه این لذت‌گرایی، آرامش نفس و سکون خاطر است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۶۹)، این چنین به گرمی‌داشت‌دم می‌پردازد:

که دارد از سلاطین و ملوک مشرق و مغرب چنین پرداخته‌دولت، چنین آراسته‌لشکر؟
خداوندا کنون باید نشاط باده فرمودن که شد چون جنه المأوی جهان، از خرّمی یکسر

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۲۵)

و در همین قصیده می‌خوانیم که جبلی با پی‌روی از اندیشهٔ اپیکوری، به ممدوح خویش می‌آموزد که: «نیک‌بختی و خرسندی را در زنده‌گی شخصی خویش بجوید» (مگی، ۱۳۹۱: ۴۴).

درین ایام یک ساعت نباید زیست بی‌عشرت درین هنگام یک لحظت نشاید بود بی‌ساغر...
قضا رأی ترا تابع، قدر حکم ترا خاضع ملک ملک ترا راعی، فلک بخت ترا یاور

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۲۶)

در مدح ارسلان‌شاه سلجوقی نیز به همان اندیشهٔ هلنیستی-یونانی مآبانه- خویش می‌سراید:
شد پر از زنگارگون حله ز سبزه بوستان شد پر از سنگرف‌گون حقه ز لاله کوه‌سار
اندرین هنگام باید خواستن هر ساعتی لاله‌گون می از کف لاله‌رخی در لاله‌زار

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۴۷)

براساس قانون بنیادین روان‌شناسی انسانی، مردم همیشه چیزی را بر می‌گزینند که فکر می‌کنند بیش‌ترین خوشی یا کم‌ترین رنج را برای شان به بار خواهد آورد (مورتون، ۱۳۸۶: ۲۴۲). جبلی در ادامهٔ مدحیهٔ بالا، موی دشمنان سلطان سلجوقی را از فشار درد و محنت روزگار، سفید نقره‌فام خواسته و روز و روزگارِ دوستانش را مانند زرّ عیار و محک‌زده، زرین می‌خواهد و آن‌ها را به شادخواری دعوت می‌کند:

موی خصمانت ز محنت باد چون سیم سپید کار احبابت ز دولت باد چون زرّ عیار
راح خواه و راحت‌افزای و ریاحین پیش نه فصل نوروزی به پیروزی و به‌روزی گذار

(جبلی، ۱۳۶۱: ۱۴۸)

برای نمونه‌های بیش‌تر ر.ک. به ابیات صفحات ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۳۰۹، ۳۸۸، ۴۱۱.

جبلی بر علاوهٔ قصایدش، در غزلیات خویش نیز ضمن معرفی نوعی خوش‌دلی و بهره‌گرفتن از عمر، عشق و سرمستی و خوش‌باشی را بارها تکرار کرده و از گرمی‌داشتن دم و اغتنام از فرصت و لذت‌جویی سخن‌ها رانده است، به دلیل طولانی‌بودن ملمع زیر، با ذکر دوبیت آن اکتفا می‌کنیم:

ایا قُرَّةَ العینِ هاتِ المدام فَمَا العیشُ إِلَّا السُّرُورُ المدام
شرابی که از غایتِ صَفوئش نبینی چو بر کف نهی جز که جام

(جبلی، ۱۳۶۱: ۴۸۵)

به رغم آن که اپیکور، هستی انسان را منحصرأ بر مبنای بعد مادی او تبیین می کند، اما بر مبنای اعتبار لذت جسمانی، لذت برتر را به معنای فقدان درد و آلم در نظر دارد، وی باور دارد که: «تابودی سرنوشت گریزناپذیر ماست، باید از این یگانه زنده گی، حداکثر بهره را بجوییم» (مگی، ۱۳۹۱: ۴۵). جبلی نیز با نیم رخى به این دیدگاه هدونیسم اپیکوری، در غزلی این دیدگاه را تبارز می دهد که هنگام عدم سازگاری دنیا، بدون اعتنا به ناملايمات روزگار، ساز عیش و عشرت در پیش نه و عمر خود را در خوشی سپری کن و حق خویش را با می خواره گی از دنیای ستم گر باز ستان.

چون با تو سازگار نخواهد شدن جهان پیش آر ساز عشرت و بگذار عمر خُوش دادِ خود از جهان جفا جو به می ستان کین دل از زمانه جافی به باده کَش (جبلی، ۱۳۴۱: ۵۴۱)

غرجستانی افزون بر استظهار به نعمات الهی، هم رأی با روی کرد فلسفه خیامی که توأم با یأس و دل زده گی است و بهار را به قول حافظ چونان عمر، ناپایدار و کوتاه، نماد ناپایداری جهان، زمان خوش باشی و غنیمت شمردن وقت می انگارد؛ در این ابیات با لحنی اندرزگونه می گوید که از زیبایی های موجود این زمانه نامهربان باید بهره برد و با شناخت دقیق و عمیق از حیات و هستی، با این پدیده ها برخورد نیکو کرده و دم را غنیمت شمريم و طبع را شاد کنیم:

تا کی غم زمانه نامهربان خوریم آن به که بامداد شراب گران خوریم
در گلستان نهیم به وقت صبح پای باده ز دست آن صنم دل ستان خوریم ...
ریزیم در قدح به صبحی نبیذ تلخ شادی روی آن بت شیرین زبان خوریم
(جبلی، ۱۳۴۱: ۵۵۲)

جبلی، قدر اوقات و زنده گی را به خوبی می شناسد و با درک عمیقی از حوادث روزگار، خواستار کام شیرینی و شادخواری و طربزایی است؛ تا حدی که خیمه عیش بر سر افلاک می زند و بر سخن اهل زمانه وقعی نگذاشته در دایره اهل خرابات دست به خوش باشی و طربنوشی باده زده و تا آن جا که ره شیفته گان شادمان می زند، به خوشی و طرب در خرابات می نشیند.

خیز تا جامه اندیشه و غم چاک زنیم خیمه عیش و طرب بر سر افلاک زنیم...
گاه در میکده باده به طرب نوش کنیم گاه در مصطبه جامه ز هوس چاک زنیم
هر کجا مفلس ناباک پدیدار شود چنگ در صحبت آن مفلس ناباک زنیم
در خرابات به شادی بنشینیم همه به صبحی ره عشاق طربناک زنیم

(جبلی، ۱۳۴۱: ۵۵۴)

غرjestانی، یکبار دیگر بر همان روی کرد اپیکوری، خیاموار دنیا را پشت سر نهاده و به باده‌نوشی و خرمی و لذت‌گرایی، با هم‌دم و معشوق خویش، زمان و روزگار را غنیمت می‌شمارد و ضمناً صد هزاران جان را فدای یک لحظه راحتی خویش می‌کند.

بر سماع زیر و بم نوشیم یک ساعت شراب وز وفا با یک‌دگر صحبت چو زیر و بم کنیم...
وز وصال و صحبت جانان و دلبر جان و دل هم‌چو روی و عارض او تازه و خرم کنیم...
ور زند با ما مساعدوار یک دم در هوا صد هزاران جان، فدای راحت آن دم کنیم
(جبلی، ۱۳۴۱: ۵۶۱)

جبلی، این قدر شیفته و فریفته خوش‌باشی به معنای اپیکوریسم است، که هر آن دم را غنیمت می‌شمرد و حتا از اول بامداد که خروس به بانگ و خروش می‌پردازد، خواهان جام می‌است، و توصیه می‌کند که جام می و لذت را به هر کسی که می‌خواهی در همین زمان پیش کش کن. او می‌افزاید که از غم ناپوده که آدمی را به ناپودی می‌کشاند، نباید غم‌گین بود و برای رفع این مشکل، هر لحظه می‌آسوده‌گی و نشاط به دست باید گرفت. به‌علاوه دل بر غم معشوق داشته و در مقابل نیک و بد ایام و روزگار، مقاومت کنیم.

چون خروس اندر خروش آمد مرا یک جام ده هر کرا می داد خواهی، در چنین هنگام ده
از غم ناپوده هر ساعت دلم را خون مکن از می آسوده هر لحظت به‌دستم جام ده...
چرخ بی‌آرام هرگز کم نخواهد کرد شور تو دل شوریده را باری به می، آرام ده...
(جبلی، ۱۳۴۱: ۵۷۶)

به دلیل این که این چرخ گردان هیچ‌گاهی از فتنه و فساد آرام نمی‌گیرد، تو باید با می‌خواره‌گی این فتنه دل را به آرامش برسانی.

۳-۳. بازتاب تأثیرات نجومی در شعر جبلی

خراسانیان از دیرباز جزو مردمانی بودند که به آسمان، زیبایی‌ها و شگفتی‌های آن توجه و دقت ویژه داشته‌اند (جوادی زاویه، ۱۳۹۳: ۹)؛ به‌گفته دکت‌ر عباس ماهیار، دانش‌مندان و متفکران با امعان نظر در حرکت این روشن‌فلکی، روش‌هایی را برای شناخت و تأثیرات ستاره‌گان و افلاک بر نوع بشر ابداع کردند، حتا با دقت بیش‌تر در حرکت سیارات، موجبات تصور افلاک را فراهم آوردند (ماهیار، ۱۳۹۴: ۱۳)؛ چون یکی از ارزش‌های عمده دین کهن خراسانیان نیز جنبه اخت‌ری آن بوده است

(کوورجی کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۲).

به گفته منابع، اولین منجم یونانی *تالس* بوده است، وی پس از مراجعت از مصر، مدرسه ایونی را تأسیس کرده و علل تولید خسوف و کسوف و میل دایره البروج و تجرد و کرویت زمین را می‌آموخت (سعادت، ۱۳۴۷: ۴)؛ با ظهور *ابرخس* و *بطليموس*، در مکتب اسکندریه موجبات رونق و شکوفایی دانش نجوم را فراهم کردند (ماهیار، ۱۳۹۴: ۱۴).

در دوره اسلامی بسیاری از دانش‌مندان به کار تألیف آثار احکامی پرداخته‌اند؛ به گونه‌یی که نجوم اسلامی مخصوصاً در آغاز کار و حتا پس از آن تا قرن سوم هجری دنباله کارهای خراسانیان و سنت علمی ایرانی در دوره پیش از اسلام است (مسعودی بخاری، ۱۳۷۹: ۸). بخشی از این آثار به علت ارتباطی که با کار دانش‌مندان بزرگ، مثل ابوریحان بیرونی، دارد و نیز به خاطر نشانه‌هایی که از توالی این دانش در ایران پیش و پس از اسلام مشخص است، از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است (همان: ۷). به قولی، زیربنای فکر اخترشناسی اندیشه مذهبی بوده است؛ زیرا انسان باستانی ستاره‌گان را ایزدانی نیرومند و توانا می‌پنداشته و بر این باور بوده اند که سرنوشت و بخت آدمی در گرو تأثیر آن‌هاست (بیکرم، ۱۳۸۴: ۲۳۴).

برخی دیگر از پژوهش‌گران، «بنیاد احکام نجوم» را «اساطیری» دانسته‌اند و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نجوم همراه اساطیر پیدا شده است (مسعودی بخاری، ۱۳۷۹: ۹)؛ و باتوجه به این‌که اساطیر را شکل منسوخ‌شده ادیان و مذاهبی دانسته‌اند که دیگر امروز بدان باور نداریم (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۳۴)، شاید دلیلی بر اساطیری‌بودن علم نجوم انگاشته اند، اما گفته می‌توان که منشأ پیدایش نجوم، بیش‌تر اندیشه مذهبی بوده‌است.

نجوم با سایر علوم ارتباط داشته که در بهره‌وری و گسترش آنان مؤثر واقع شده است؛ از نیرومندترین پیوندهایی که نجوم با سایر علوم دارد، پیوند نجوم و ادبیات، به‌ویژه شعر است؛ این درهم‌تنیده‌گی گاهی آن‌چنان ناگسستگی است که بدون آگاهی درباره نجوم، نمی‌توان به معنا و مفاهیم برخی اشعار پی برد. رد پای نجوم در اشعار فارسی را می‌توان به وضوح در ابیات شاعران بزرگی چون خاقانی و سایرین مشاهده کرد. این فرمان‌روایان پهنه سخن‌وری، برای ساختن تصاویر متنوع، از کواکب ثابت و سیار، به گونه‌های مختلفی بهره جسته‌اند (ماهیار، ۱۳۹۴: ۱۶)؛ با دقت در شعر جبلی غرjestانی واضح می‌شود که وی نیز از این علم بی‌بهره نمانده، حتا لایه‌های زیرین کلامش حاکی از ژرف‌نگری و تسلط انکارناپذیرش نسبت به دانش دقیق وی از علم نجوم است. وی با تبعیت از اخترشماران، از اوج و حضيض اختران و شرف و هبوط و سعد یا نحس بودن آن‌ها در ابتکارات تصویرسازی‌های خویش مستفید شده و با باریک‌اندیشی خاص خودش، مسائل مربوط به نجوم و ستاره‌شناسی را باتوجه به درک دینی و دانش فلسفی خود ممزوج کرده، به خواننده‌گان

خویش پیش کش می‌کند؛ زیرا جبلی با اندیشه پویایی که داشت، از باورهای رایج روزگار خود با تأویلات و برداشت‌های ویژه در ارائه آموزه‌ها و ارزش‌های جاودانه انسانی بهره می‌گیرد.

دانش ستاره‌شناسی جبلی در شعرش، از دو چشم‌انداز مورد مذاقه قرار گرفته می‌تواند: نخست بیان باورها و اساطیر به‌جامانده از پیشینیان درباره این روشن فلکی، که از این نگاه، وی اعتقادات پیشینیان را به‌گونه صادقانه پرداخته و بازنماینده است. دوم این که جبلی با نمادپردازی‌های گاه پیچیده و گاه ساده و روشن، نگاه و بینش خویش را در مورد نجوم رنگ خاصی بخشیده است، آن هم علی‌رغم دیدگاه دین‌مدارانه مولانا که باور داشت، هیچ سیاره و ستاره‌ی بدون مشیت الهی، تأثیری در زنده‌گی انسان‌ها و سایر موجودات، نداشته و ندارد، جبلی مطابق باور عامیانه پیشینیان، تأثیرات این روشن فلکی را در زنده‌گی روزمره انسان‌ها مهر تأیید می‌زند.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، «مقالید السموات» را از آن خداوند می‌داند، و باور کامل دارد که بدون فرمان حضرت حق، افلاک نمی‌توانند تأثیری بر زمین بگذارند؛ و بدون اراده الهی هیچ تأثیری بر زنده‌گی بشر نخواهند داشت.

جز مگر مفتاح خاص آید ز دوست که مقالید السموات آن اوست
این سخن هم‌چون ستاره‌ست و قمر لیک بی فرمان حق ندهد اثر
این ستاره بی‌جهت، تأثیر او می‌زند بر گوش‌های وحی‌جو
(بلخی رومی، ۱۳۹۳: ۱۰۵۲، ۱۰۳/۶-۱۰۵)

جبلی غرجستانی نیز بر مبنای باورداشت خویش در رابطه به ستاره‌گان و افلاک و براساس تصاویر ذهنی‌یی که از این روشن فلکی و اجرام سماوی داشته، سعی دارد تا زیرکانه و با هنرمندی خاص خودش، پیوند و ارتباطی میان زمین و عناصر و ساکنانش با فلک، دریابد و با دقت و ظرافت شگرفی، امور گاه متضاد زمینی - آسمانی را در مقام مقایسه با هم قرار دهد و در یکی از ابیات قصیده‌یی چنین اذعان می‌دارد:

همیشه تا که ز هفت اختر و چهار ارکان^۵ در آسمان و زمین سعد و نحس و خیر و شرست

(جبلی، ۱۳۶۱: ۷۱)

جبلی بنابر اعتقاد قدما باور دارد که این هفت اختر - هفت فلک - در زنده‌گی بشر تأثیراتی دارند؛ ضمناً عناصر چهارگانه یا چهار رکن اصلی حیات، به باور حکمای اسلامی «امهات اربعه» که عبارتند

^۵ در بعضی نسخ «چهار گهر» آمده است.

از آب، خاک و باد و آتش است، تحت تأثیر آبی سبعة، موالید سه گانه جماد، نبات و حیوان را موجب می‌شوند، و به باور پیشینیان «تمام مولدات و موجودات عالم کون و فساد، و در نتیجه جهان جسمانی، از چهار عنصر بسیط پدیده آمده‌اند، که هر کدام طبع ویژه خویش را دارد» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۶). مبتنی بر همین اعتقاد، جبلی را باور بر آن است که از تأثیر آبی سبعة و عناصر چهارگانه است که سعد و نحس و خیر و شر در آسمان و زمین پدیدار می‌گردد.

جبلی در نخستین قصیده دیوانش در مدح غالب بن تغلب شیبانی، با باور این‌که اجرام^۶ [جمع جرم: به افلاک و سایر کاینات جوی اطلاق می‌گردد (مصفی، ۱۳۵۷: ۱۷)] سماوی بر دشمنان حمله می‌کند، او را پوینده‌تر از این اجرام دانسته توانایی‌های او را برتر از اوهام می‌داند: نه بود اجرام را در حمله با تو اتصال نه بود اوهام را در پویه با تو التقا (جبلی، ۱۳۶۱: ۵)

به همین سان، غرjestانی با دانشی که از علم نجوم داشت، برابر با باور پیشینیان که تأثیرات آن‌ها را بر زنده‌گی بشر صحه می‌گذاشت، در ابیات زیر طی مدح سلطان سنجر، مطابق باور یونانیان درباره زهره، و کیفیات تأثیرگذاری آن بر بشر امعان نظر دارد: چو طبعت رامش افزایش، نشاط باده فرماید ز گردون نزد تو آید به خدمت زهره زهر را (جبلی، ۱۳۶۱: ۱۸)

پاریزی در وصف ناهید، به‌عنوان خدای انوئت باور دارد: «زهره نام زنی بود زیباروی که دو فرشته «هاروت» و «ماروت» را که مأمور بودند مردم را به عبادت الهی و اجتناب از شرب خمر و ارتکاب زنا وادار کنند، بفریفت. آن دو با این زن عشق ورزیده شیفته او گشتند، غضب الهی ایشان را به عذاب دنیوی مبتلا کرد و زهره با یادگرفتن اسم اعظم از آنان، به آسمان صعود کرد؛ ولی خداوند او را مسخ کرد و به‌صورت ستاره‌یی سرخ‌رنگ درآورد» (پاریزی، ۱۳۶۸: ۲۲۰). جبلی از زهره به وفور در شعرش یاد می‌کند:

ای صاحبی که نیست چو طبع و ضمیر تو ناهید را لطافت و خورشید را دُکا (جبلی، ۱۳۶۱: ۲۹)

زهره آرد پیش او شیر عرین روز مصاف زهره آرد نزد او چرخ برین روز طرب (جبلی، ۱۳۶۱: ۳۲)

^۶ همین اجرام سماوی است که به منظور امتناع از شنود گفت‌وگوی ملائیک، بر ابلیس حمله‌ور می‌شوند و او را می‌رانند.

مجلس‌گردون و ساقی ماه و ساغر مشتری حاشیه پروین و مطرب زهره و می آفتاب
(جبلی، ۱۳۶۱: ۴۲)

مه جام و زهره مطرب و خورشید ساقیت زبید هر آن گهی که به شادی خوری شراب
(جبلی، ۱۳۶۱: ۴۶)

برای نمونه‌های بیش‌تر به صفحات آتی می‌توان رجوع کرد: ۵۵، ۶۵، ۷۲، ۷۹، ۹۷، ۱۰۳ و ۱۱۵.

۴. مناقشه

مبتنی بر یافته‌های پژوهش حاضر، عبدالواسع جبلی غرجستانی، بنابر دانشی که از علوم معاصر خویش داشت، به علاوه آگاهی کامل از علوم اسلامی، از حکمت و فلسفه یونان نیز بهره‌ها برده و از آن متأثر است، که در اشعارش به‌خوبی آشکار و متبلور است. جبلی آگاهانه و یا غیر عمد حکمت و فلسفه یونان را در شعرش تبارز داده و به‌خوبی آن را با افکار زمانه‌اش تلفیق نموده است. وی مؤلفه‌هایی چون ماده‌المواد هستی / چهار عنصر حیاتی مبتنی بر نظریات نخستین فیلسوفان یونانی، اغتنام از فرصت / گرمی‌داشتِ دم بر اساس فلسفه اپیکوریسم، و تأثیرات نجومی مطابق دیدگاه‌های اسلامی و یونانی در زنده‌گی بشری را که بیش‌تر با حکمت و فلسفه یونان هم‌خوانی و مشابهت داشته و یا کلاً متأثر از آن بوده، در شعرش بازتاب داده‌است.

چنان‌که در پیشینه نیز آمده است، که درباره جبلی تحقیقات فراوانی صورت گرفته است، اما در موضوع مورد بحث این مقاله، کسی و یا کسانی تماس نگرفته و تحقیق جامعی در این باره صورت نگرفته و در تذکره‌ها و تاریخ‌های ادبیات نیز به‌صورت پراکنده و کوتاه مطالبی درباره شاعر بیان شده است. بیش‌تر مطلق تحقیقاتی که قبلاً درباره جبلی غرجستانی صورت گرفته‌است، صرف به شرح احوال شاعر و یا سبک و ساختار شعر وی و ندرتاً شرح تعبیرات و واژه‌های به کار برده شده در دیوان او پرداخته‌اند؛ چنان‌که محمود صادق‌زاده باور دارد که «اشعار او بیش‌تر به لحاظ ویژه‌گی‌های ادبی و زبانی قابل تحقیق و بررسی است»، وی مانند سایر پژوهش‌گران از موضوع مورد بحث پژوهش حاضر چشم‌پوشیده و یا اصلاً به آن توجهی نکرده؛ ضمناً حسن بساک در مقاله «در بهار محبت معشوق» به عناصر ادبیات غنایی در اشعار وی پرداخته است، در کل گفته می‌توانیم که هیچ‌کدام پژوهش‌های قبلی به مؤلفه‌های فلسفی یونان به‌ویژه اندیشه شادخواری اپیکوریسمی جبلی که شباهت بی‌چون‌وچرا به هلنیسم یونانی دارد و در بیش‌تر مطلق قصاد و غزلیاتش منعکس است، اشاره‌ی نکرده‌اند. مسأله عمده‌ی که این پژوهش با تحقیقات پیشین در تمایز قرار می‌گیرد، همانا پرداختن به گونه اساسی و محوری به تأثیرپذیری‌های شاعر از حکمت و فلسفه یونان است از

یافته‌های بحث این مقاله که در بیش تر قصاید وی دیده و تحلیل صورت گرفته، چنان برمی آید که جبلی یکی از شاعرانی است که حکمت و فلسفه یونان در افکار و اندیشه‌اش تأثیر به‌سزایی داشته و این معنا و مفهوم در کلیت قصایدش خواسته و یا ناخواسته جلوه‌گر است و می‌توان او را یکی از پی‌روان فکر فلسفی یونانی دانست.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش بر بررسی و کنکاش در شعر جبلی غرجستانی به تبیین رد پای حکمت یونانیان و تأثیرگذاری فلسفه یونانیان بر اندیشه و افکار این شاعر استوار بود؛ چنان که دیده‌شد، دیدگاه‌های فلسفی یونانی و امتزاج اندیشه‌های غربی و شرقی از جمله بازاندیشی در مورد جوهر بنیادین هستی از دید یک فرد مؤمن و متأثر از افکار یونانی، به‌ویژه، لذت‌گرایی اپیکوریسمی، خوش‌باشی و غنیمت‌انگاری، در شعرش به‌گونه واضح بازتاب داده شده است. در این مقاله وضاحت داده شده است که جبلی نه تنها پی‌رو افکار هلنیست‌ها و اپیکوریست‌های عصرش بوده، بل که به‌عنوان ترویج‌دهنده فکر عرفانی هم در سروده‌هایش عمل نموده و با توجه به تشابهات و تمایزات موجود در کلیت قصاید و غزل‌های وی، اندیشه و طرز تلقی جبلی با مکتب اپیکوریسم کاملاً منطبق هست.

عبدالواسع جبلی را، شاعری فلسفه‌گرا و لذت‌طلب دریافتیم، از این منظر تشابهاتی میان افکار و آرای او و اندیشه و حکمت یونان آشکار می‌شود. ماحصل تحقیق، بیان‌گر آن است که اندیشه‌های هلنیسم و یونانی‌مآبی عبدالواسع جبلی، در مؤلفه‌هایی چون ماده‌المواد هستی، اغتنام از فرصت، بهره‌گیری از فرصت‌ها و شیوه‌های دستیابی به لذت، تشابه نسبی افکار نجومی یونانیان به‌ویژه تأثیرگذاری ستاره‌گان و افلاک بر انسان‌ها با اندیشه شاعر و سایر مواردی که در متن پژوهش آمده است، نسبتاً منطبق با حکمت یونان باستان بوده و نشان‌گر رد پای حکمت یونان در اشعار عبدالواسع جبلی غرجستانی می‌باشد.

ORCID

Abdul Rahim Yazdanpanah



<https://orcid.org/0009-0004-8659-2306>

Ali Mohammad Moazeni



<https://orcid.org/0000-0002-3950-7138>

Rohallah Hadi



<https://orcid.org/0000-0001-9314-4641>

۱. اولیری، دلیسی اونز. (۱۳۷۴). **انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی**. ترجمه احمد آرام. چ دوم. تهران: مرکز نشر دانش گاهی دانش گاه تهران.
۲. بربریان، مانوئل. (۱۳۷۶). **جستاری در پیشینه دانش کیهان و زمین در ایرانویج**. تهران: نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور.
۳. بلخی رومی، جلال الدین محمد. (۱۳۹۳). **بر لب دریای مثنوی: متن کامل مثنوی معنوی**. به تحقیق کریم زمانی. تهران: نشر قطره.
۴. بیکرم، تی؛ هنینگ، دلیو بی و دیگران. (۱۳۸۴). **علم در ایران و شرق باستان**. ترجمه همایون صنعتی زاده. کرمان: انتشارات دانش گاه شهید باهنر کرمان و نشر قطره.
۵. پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۶۸). **خاتون هفت قلعه**. چ چهارم. تهران: نشر روزبهان، چاپخانه فارسی (فاروس ایران).
۶. جبلی، عبدالواسع. (۱۳۴۱). **دیوان عبدالواسع جبلی**. تصحیح ذبیح الله صفا. چ دوم (مرثیه، ترکیب، ملمع، غزل، قطعه، ترانه)، تهران: دانش گاه تهران.
۷. جبلی، عبدالواسع. (۱۳۶۱). **دیوان عبدالواسع جبلی**. به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح الله صفا. تهران: امیرکبیر.
۸. جوادی زاویه، سیدمجید و ماهیار، عباس. (۱۳۹۳). «**بررسی اصطلاحات نجومی در شعر معاصر**». مجله تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی. دوره ۶ شماره ۲۲. <https://ensani.ir/file/download/article/1609933945-10346-99-198.pdf>
۹. حلبی، علی اصغر. (۱۳۸۳). **تاریخ سیر فلسفه در اروپا**. تهران: قطره.
۱۰. خراسانی، شرف الدین. (۱۳۵۰). **نخستین فیلسوفان یونان**. تهران: نشر شرکت سهامی کتاب های جیبی.
۱۱. دادبه، اصغر. (۱۳۸۶). «**بحثی در تأثیر فلسفه بر ادبیات** (با الهام از دیدگاه سهروردی در باره شهود عارفانه)». مجله آفاق اشراق. شماره ۴ و ۵. صص ۱۵ تا ۳۶.
۱۲. کرشنتزو، د. لوچانو. (۱۳۷۷). **فیلسوفان بزرگ یونان باستان**. ترجمه عباس باقری. تهران: نشر نی.
۱۳. دورانت، ویلیام جیمز. (۱۳۳۵). **تاریخ فلسفه**. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: نشر کتابخانه دانش.
۱۴. زمردی، حمیرا. (۱۳۸۷). **نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی**. تهران: زوار.

۱۵. سعادت، محمدعلی. (۱۳۴۷). **دوره کامل نجوم**. مشهد: دانش گاه مشهد.
۱۶. شکوری زاده، ابراهیم. (۱۳۶۲). «**هواشناسی عامیانه در خراسان**». مجله جستارهای نوین ادبی. شماره‌های ۶۳ و ۶۴ (۲۲ صفحه - از ۷۲۳ تا ۷۴۴)
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/۸۱۷۷۵۵/>
۱۷. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). **نقد ادبی**. تهران: فردوس.
۱۸. فروغی، محمدعلی. (۱۳۴۴). **سیر حکمت در اروپا**. ج اول. چ دوم. تهران: زوار.
۱۹. کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۸۰). **تاریخ فلسفه**. ترجمه سید جلال الدین مجتبوی. ج یکم. چ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. کلوسکو، جورج. (۱۳۹۶). **تاریخ فلسفه سیاسی**. ترجمه خشایار دیهیمی. ج اول. چ ششم. تهران: نشر نی.
۲۱. کوورجی کویاجی، جهانگیر. (۱۳۷۱). **بنیادهای اسطوره و حماسه ایران: پژوهش‌هایی در شاهنامه**. گزارش و ویرایش: جلیل دوست‌خواه. تهران: نشر زنده‌رود.
۲۲. لاهوری، محمد اقبال. (۱۳۵۷). **سیر فلسفه در ایران**. ترجمه ا. ح. آریان‌پور. چ چهارم. تهران: امیر کبیر.
۲۳. ماهیار، عباس. (۱۳۹۴). **نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی**. چ دوم. تهران: اطلاعات.
۲۴. مسعودی بخاری، شرف‌الدین محمد بن مسعود. (۱۳۷۹). **مجمع‌الاحکام**. تصحیح علی حصوری. تهران: انتشارات طهوری.
۲۵. مصفی، ابوالفضل. (۱۳۵۷). **فرهنگ اصطلاحات نجومی، همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی**. تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۲۶. مگی، براین. (۱۳۹۱). **سرگذشت فلسفه**. ترجمه حسن کامشاد. چ چهارم. تهران: نشر نی.
۲۷. مورتون، آدام. (۱۳۸۶). **فلسفه در عمل: مدخلی بر پرسش‌های عمده**. ترجمه فریبرز مجیدی. چ پنجم. تهران: مازیار.
۲۸. نیچه، فریدریش ویلهلم. (۱۳۸۹). **سیر حکمت در یونان: فلسفه در عصر تراژیک یونانیان**. ترجمه مجید شریف. چ سوم. تهران: جامی.
۲۹. ورنر، شارل. (۱۳۷۳). **حکمت یونان**. ترجمه بزرگ نادرزاد. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. وکیلی، شروین. (۱۳۸۹). **اسطوره معجزه یونانی**. تهران: نشر شورآفرین.

۳۱. یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۹۱). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. ج. چهارم. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.

References

1. O'Leary, De Lacy Evans (1996) How Greek science passed to the Arabs. Translated by Ahmad Aram, second edition, Tehran: Publishing Center of University of Tehran (Persian)
2. Berberian, Manuel .(1978) A research on the background of the knowledge of space and earth in Iranvij, Tehran: Balkh publication affiliated with Neishabur Foundation (Persian)
3. Balkhi Rumi, Jalaluddin Mohammad. (2015). On the edge of the sea of the Masnavi: the complete text of the Masnavi, researched by Karim Zamani, Tehran: Qatra publicatiuon (Persian)
4. T Bekerman; W.B.Henning and other. (2006) Science in Iran and the Ancient East, Translated by Homayoon Sanatizadah, Kerman: Shahid Bahonar University and Qatra publicatiuon. (Persian)
5. Parizi, Mohammad Ebrahim. (1990) Khatun Haft Qala, 4th edition, Tehran: Rozbehan Publication, Persian Publisher (Pharos Iran) (Persian)
6. Jabali, Abdul Wase. (1963) Poetical Work of Abdul Wase Jabali, Edited by Zabihullah Safa, volume 1. (Elegy and other poems), Tehran: Tehran University. (Persian)
7. Jabali, Abdul Wase. (1983) Poetical Work of Abdul Wase Jabali, Edited by Zabihullah Safa, (Odes and Elegy and other poems), Tehran: Amir Kabir. (Persian)
8. Zavheh, Sayed Majeed and Mahyar, Abbas. (2015) "Investigating astronomical terms in contemporary poetry", Interpretation and analysis of Persian language and literature texts (Dehkhoda), Term 6, winter 2013, Volume 22. (Persian)
9. Halabi, Aliasghar. (2005) History of philosophy in Europe, Tehran: Qatra. (Persian)
10. Sharafuddin, Khurasani, (1972).The First Greek Philosophers. Tehran: Publication of Pocket Books Joint Stock Company. (Persian)
11. Asghar, Dadbeh. (2008).A discussion on the influence of philosophy on literature (Inspired by Sohrvardi's view on mystical intuition), Afagh Eshragh, Spring and Summer 2007- volume 4 & 5 (Pages: 15-36) (Persian)
12. Crescenzo, Luciane de. (1999) Les grands philosophes de la Grèce antique (Great philosophers of ancient Greece), translated by Abbas Bagheri, Tehran: Nai Publication. (Persian)
13. Durant, Will. (1957) The Story of Philosophy, translated by Abbas Zaryab Khoie. Tehran: Danesh Library. (Persian)
14. Zomorodi, Homeyra, (2009) Plant symbols and codes in Persian poetry, First print, Tehran: Zavar. (Persian)
15. Sadat, Mohammad Ali. (1969). Complete astronomy course. Volume 1, Mashhad: Mashhad University. (Persian)
16. Shakorizadah, Ebrahim. (1983) Folk meteorology in Khorasan. Justarha-e Novin-e Adabi (New literary essays), Autumn and winter 1983, Volumes 63 & 64, 22 Pages of 723-744. (Persian)
17. Shamisa, siroos. (2000) literary criticism. Tehran: Ferdows. (Persian)

18. Froghi, Mohammad Ali (1966) The course of wisdom in Europe, From ancient times to the 17th century, Second edition, Tehran: Zovar(Persian)
19. Copleston, Fredericj Charles. (2002) A History of Philosophy, translated by Saied Jalaluddin Mojtabavi, Volume 1, Greece and Rome, 4th edition, Tehran: Elmi va Farhangi. (Persian)
20. Klosko, George. (2018) History of Political Theory, translated by Khashaiair Daihami, Volume 1, The classical period, 6th edition, Tehran: Nai(Persian)
21. Cuvehee Coyahee, Jahangir. (1993) Foundations of Iranian myth and epic, Researches in Shahnameh, reported and edited by Jalil Dostkhah, First Print, Zenda Road Publication, (Persian)
22. Lahori, Iqbal. (1979) The Course of Philosophy in Iran, translated by A. H. Aryanpoor, 4th edition, Tehran: Amir Kabir. (Persian)
23. Mahyar, Abbas. (2016) Ancient astronomy and its reflection in Persian literature, 2nd edition, Tehran: Etlaat. (Persian)
24. Masoudi Bokhari, Sharafuddin Mohammad ibn Masoud. (2001) Majmaulahkam, Edited by Ali Hsori. Tehran: Tahoori. (Persian)
25. Mosafa, Abulfazel. (1979) Dictionary of astronomical terms along with cosmic words in Persian poetry, Tabriz: Publications of the Institute of History and Culture of Iran. (Persian)
26. Magee, Bryan. (2013) The Story of Philosophy, Translated by Hasan Kamshad, 4th edition, Thran: Nai Publication. (Persian)
27. Morton, Adam. (2008) Philosophy in Practice: an introduction to the main questions. Translated by Fribarz Majidi, 5th edition, Tehran: Mazyar. (Persian)
28. Nietzsche, Friedrich Wilhelm. (2011) Philosophy in the tragic of the Greeks: The course of wisdom in Greece. Translated by Majid Sharif, 3rd edition, Tehran: Jami. (Persian)
29. Werner, Charles. (1995) La Philosophie grecque (Greek wisdom). Translated by Bozorg-e Naderzad, 3rd edition, Tehran: Elmi va Farhangi. (Persian)
30. Vakili, Sherwin. (2011). Greek miracle myth, Tehran: Published by Shourafarin. (Persian)
31. Yahaghi, Jafar. (2013). Culture of myths and stories in Persian literature, 4th edition, Tehran: Farhang-e Muaser. (Persian)